پیشخوان

خاطرات سید احمد نصری در آیینه اشاره‌ها و نکته‌ها

اهتمام امام به حل مشکل صیادان بوشهری

■ **شاهد توحیدی**

اثری که هم اینک درصدد معرفی آنیم، خاطرات سیداحمد نصری استاندار سابق بوشهر را در بر دارد. این مجموعه توسط ندا خجسته نژاد و سیدقاسم یاحسینی تدوین شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در باره نقش اینگونه آثار در تدوین تاریخ معاصر، چنین آورده است: «یکی از منابع و مآخذ مورد استفاده در تدوین تاریخ، خاطرات اشخاص است. هر شخصی دارای تجربه فردی است که می‌تواند آن را در قالب خاطره روایت کند و به نوشتار درآورد. خاطره وقایع گذشته است که شخص آن را دیده یا شنیده و بخشی از محفوظات ذهن است که چون از برجستگی و ویژگی خاصی برخوردار بوده، شایستگی ثبت و ماندگاری در ذهن را یافته است. خاطره، حوادث، رویدادها و حتی سیر عادی زندگی روزمره است که با گذشت زمان، در قسمتی از ذهن جای گرفته و ماندگار شده است و بنا به نیاز شخص، قابل یادآوری است. با وجود گذشت زمان طولانی از تاریخ وقایع، بخشی از آنها که نقش مهمی در زندگی افراد داشته‌اند، همواره در ذهن زنده‌اند، گرچه شرح دقیق و کامل آن و میزان یادآوری و ذکر جزئیات در افراد مختلف متفاوت است. برخی خاطره‌نویسی را در معنای عام آن نه تنها یادآوری و نگارش دیده‌ها، بلکه شنیده‌ها هم دانسته‌اند که در آن، علاوه بر زمان و مکان وقوع خاطره، به ارزیابی

سیداحمد نصری

چگونگی وقوع آن نیز پرداخته می‌شود. باید توجه داشت که به خاطرات، باید با دیده احتیاط نگاه کرد و اصول و معیارهای نقد تاریخی را در استفاده از آنها به کار بست تا از قابل اعتماد بودن آن مطمئن شد. از پایان قرن هفدهم میلادی، استفاده از خاطرات شخصی گروه‌های متعدد اجتماعی به‌عنوان داده‌های تاریخی، مورد توجه محققان قرار گرفت. در فرهنگ ایرانی - اسلامی، از قرون میانه، سفرنامه‌نویسی به عنوان شکلی از خاطره‌نگاری مرسوم بوده و می‌توان نمونه‌های بارزی از آن را در ادوار گوناگون تاریخی برشمرد. در تاریخ معاصر ایران، با توجه به تحولات مهم، نهضت‌ها و قیام‌های مردمی علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی، به‌خصوص انقلاب اسلامی که این تلاش‌ها را به ثمر رساند، ثبت وقایع از زبان شاهدان عینی رویدادها حائز اهمیت است...».

در بخشی از خاطرات سیداحمد نصری، در باب نگاه امام خمینی به حل مشکل صیادان بوشهری، چنین می‌خوانیم: «پس از مدتی در گناوه، حدود ۸۰۰ نفر از صیادان سنتی، به مدت دو هفته تحصن کردند و خبر این تحصن در یکی از بولتن‌های ویژه نوشته شد و به دست امام رسید. امام هم بعد از مطالعه، آقایان رسولی و توسلی را به گناوه نزد متحصنین فرستاد و مسئله حل شد و آنها به مردم قول دادند که گزارش را به امام بدهند. در گزارشی که آنها به امام داده بودند، گفته شده بود اگر مدیریت استان عوض شود، مسائل آنها قابل حل است. بنابراین در اسفند ۱۳۶۰ که آقای ناطق نوری خدمت امام می‌رود، امام به او می‌فرمایند فکری برای بوشهر بکنید. بعد از مدتی، آقای ناطق دوباره پیش امام می‌رود و امام با حالت عتاب‌گونه‌ای می‌گوید چرا در مورد بوشهر فکری نکردید؟ مگر من به شما نگفتم؟ آقای ناطق نوری خیلی ناراحت می‌شود و می‌گوید من امروز در مورد بوشهر تصمیم می‌گیرم...».

شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی، در حال اقامه نماز جمعه کرمانشاه

یکی از مهم‌ترین موانع تکاپوی دینی و انقلابی شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی در منطقه کرمانشاه، وجود برخی روحانی نمایان بود که با مکتب سیاسی امام خمینی و پدیده انقلاب اسلامی سر سازش نداشتند و با تمام توش و توان به مخالفت با آن می‌پرداختند. وی از سوی این گروه، دشمنی‌ها و آزارهای فراوان تحمل کرد، اما از مجاهدت دست نشست و همچنان در مسیر روشنگری گام برداشت تا مرجعیت رهبر انقلاب را در این خطه تثبیت نمود

سیره و خصال چهارمین شهید محراب در آیینه یادها و یادمان‌ها

هرگز در توصیه به نزدیکان حفظ حجاب را فراموش نکرد

■ **احمدرضا صدری**

چهار دهه بر شهادت راهبر انقلاب اسلامی در خطه کرمانشاه و چهارمین شهید محراب، آیت‌الله حاج شیخ عطاءالله اشرفی اصفهانی سپری شد. بازشناسی و الگو قرار دادن چنین شخصیت‌هایی بهترین تقدیر از ایشان قلمداد می‌شود، امری که جامعه امروز ما در هنگامه چهره‌سازی رسانه‌های بیگانه شدیداً بدان نیازمند است. مقال پی آمده درصدد است تا با استناد به پاره‌ای از روایات، شمه‌ای از سیره آن بزرگ را بازنمایاند. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■■■

■ امر به معروف و نهی از منکر را با رفتارش انجام می‌داد

شناخت نمادهای علم و عمل، عادتاً از ویژگی‌های شخصی آنان شروع می‌شود. این امر، البته منطقی می‌نماید. چه اینکه آنان نخست از اصلاح و ترفیع خود می‌آغازند و سپس به تربیت جامعه مشغول می‌شوند. شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی را نیز باید به این ترتیب شناخت و شناساند. به اذعان همگان، او در وهله نخست شخصیتی خودساخته و پارسا بود. از این روی توانست بر ساحت پیرامونی خویش نیز تأثیراتی شگرف برجای نهد. احمد اشرفی اصفهانی فرزند آن بزرگ در این باره معتقد است:

«مرحوم ابوی به عنوان یک شخصیت جامع‌الاطراف، از ویژگی‌های اخلاقی بسیار برجسته و والایی برخوردار بودند که من به برخی از آنها اشاره می‌کنم. اولاً: بسیار خوش‌اخلاق بودند و با همسر و فرزندان، رفتار بسیار صمیمانه و دوستانه‌ای داشتند. همواره برای همسرشان - که از سادات بودند - احترام خاصی قائل می‌شدند. من هرگز از ایشان نسبت به اهل منزل، تندی یا خشونتی ندیدم! هرگز به خاطر نمی‌آورم که به همسرشان دستوری بدهند یا تقاضایی بکنند. کارهای شخصی‌شان را خودشان انجام می‌دادند. همیشه به ما سفارش می‌کردند مادرتان سیده هستند و باید احترام زیادی برای ایشان قائل باشید و رضایتشان را جلب کنید. بسیار توصیه والده را به ما می‌کردند. والده ۱۳ سال پس از شهادت ابوی، زنده بودند و ما سعی کردیم تمام مواردی را که ایشان توصیه کرده بودند، رعایت کنیم. من فرزند آخر بودم و خداوند این توفیق را نصیبم کرد که والده از این ۱۳ سال، اغلب اوقات را در منزل من تشریف داشتند. ایشان بیمار بودند و چندین بار در بیمارستان هم بستری شدند و خداوند توفیق خدمتگزاری به ایشان را نصیب من فرمود. ثانیاً: مرحوم ابوی به دخترها، نوعروس‌ها و نوه‌هایشان همواره رعایت حجاب و به همه ما نماز اول وقت را توصیه می‌کردند و می‌گفتند اگر اینها را رعایت کنید، همیشه دعای خیر من، مشمول شما خواهد بود. بسیار متواضع و فروتن بودند و سعی می‌کردند امر به معروف و نهی از منکر را با اعمال و رفتارشان و به شکلی غیرمستقیم انجام دهند. هرگز ندیدم که ایشان از نماز اول وقت غفلت کنند و به‌اصطلاح از آن کم بگذارند. واقعاً و به طور طبیعی، برای خانواده الگو بودند. حتی بچه‌ها هم تحت‌تأثیر شخصیت ایشان بودند و اگر از نوه‌هایشان سؤال کنید، خاطرات خیلی زیبایی از پدربزرگشان دارند. من در طول مدت عمرم، علما و روحانیون زیادی را دیده‌ام، ولی انصافاً رفتار و منشی که در ایشان دیدم، در کمتر کسی مشاهده کرده‌ام!...».

■ او توانست اقوام مختلف و سلایق گوناگون را مدیریت کند

شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی از سوی آیت‌الله‌العظمی بروجردی به کرمانشاه گسیل گشت و به مرور، به شاخص‌ترین چهره روحانی این خطه مبدل شد. وی در رهبری دینی و انقلابی این منطقه با چالش‌های گوناگون مواجه بود که تنوع قومی و سلیقگی موجود در این استان از مصادیق آن است. آیت‌الله مصطفی علماء نماینده سابق ولی فقیه و امام جمعه کرمانشاه این موضوع را به قرار پی آمده تحلیل کرده است:

«حضور شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی در کرمانشاه از اینجا آغاز شد که مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی به ایشان، مرحوم آیت‌الله سدهی و مرحوم آیت‌الله عبدالجواد جبل‌عاملی دستور دادند مدرسه علمیه‌ای را در کرمانشاه راه‌اندازی کنند. مرحوم سدهی و مرحوم جبل‌عاملی مدتی در کرمانشاه بودند و سپس به قم برگشتند، اما آیت‌الله اشرفی در کرمانشاه ماندند و امامت مدرسه مرحوم آیت‌الله بروجردی را به عهده گرفتند و در آنجا تدریس کردند و پس از مدتی مورد توجه علما و مردم قرار گرفتند. مرحوم سدهی و مرحوم جبل‌عاملی نمی‌خواستند دستور آیت‌الله بروجردی را زمین بگذارند بنابراین اطاعت کردند و برای مدتی به کرمانشاه آمدند، ولی کلاً روحیه‌شان، روحیه ارتباط مداوم با مردم نبود و بیشتر کارهای علمی می‌کردند و فضایشان، فضای حوزوی بود. به همین دلیل هم نتوانستند زیاد در کرمانشاه بمانند و به قم برگشتند. البته شهید اشرفی هم یکی‌دو بار به قم رفتند و نمی‌خواستند برگردند، ولی مردم با اصرار، ایشان را برگرداندند! آیت‌الله اشرفی بسیار انسان مهذب، مخلص، مردمدار و متواضعی بودند که از همان ابتدا، نزد مردمان این منطقه جایگاه خاصی پیدا کردند. تقوا و پرهیزکاری ایشان را اغلب علما و مردم قبول داشتند و به همین دلیل بسیار نزد مردم محبوب بودند. از لحاظ علمی هم از جایگاه بالایی برخوردار بودند و طلبه‌ها از درس ایشان استفاده می‌کردند. پس از انقلاب هم که حضرت امام به ایشان حکم امامت جمعه دادند و به این ترتیب، ایشان در رأس همه علمای این خطه قرار گرفتند. این نکته را نباید از نظر دور داشت که در همه جای ایران گروه‌ها، اقوام مختلف و سلایق گوناگون وجود دارند که مدیریت آنها کار ساده‌ای نیست. مسئله این است که کسی این کار را بلد باشد و ایشان بلد بودند، بنابراین هیچ مشکل و تنشی پیش نمی‌آمد. دلیل شهادتشان هم همین بود که بسیار عنصر مؤثر و کارآمدی بودند و پشتوانه مهمی برای انقلاب و نظام اسلامی محسوب می‌شدند. قصد منافقین هم همین بود که عناصر مؤثر نظام را از بین ببرند تا امام تنها بمانند! ایشان از لحاظ علمی، اخلاقی و مبارزاتی، مورد قبول عامه مردم و علمای کرمانشاه بودند و به همین دلیل هم دشمن تصمیم گرفت ایشان را از سر راه بردارد...».

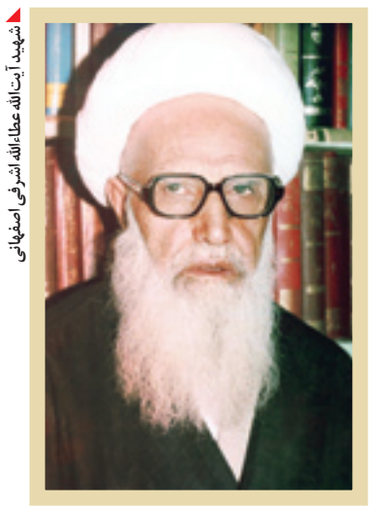

شهید آیت‌الله عطاءالله اشرفی اصفهانی

آن عالم پارسا، همانگونه به لقای حق شتافت که دهه‌ها زیسته بود. در نمازجمعه‌ای و هنگام باز گفتن معارف دین و انقلاب اسلامی برای مردم با حمله جنایت پیشه‌ای از تبار منافقین، جهان را ترک گفت و روی به جاودانگی نهاد. نزدیکان از او و به گاه شهادت، تنها سه بار «یا حسین» شنیدند. این نقطه پایان بر زندگی مردی بود که بارها در سال پایانی حیات گفت: «دعا کنید من چهارمین شهید محراب باشم!»

■ یا از خمینی دست بردار یا تو را از شهر بیرون می‌کنیم!

یکی از مهم‌ترین موانع تکاپوی دینی و انقلابی آیت‌الله اشرفی اصفهانی در منطقه کرمانشاه، وجود برخی روحانی نمایان بود که با مکتب سیاسی امام خمینی و پدیده انقلاب اسلامی، سر سازش نداشتند و با تمام توش و توان به مخالفت با آن می‌پرداختند. وی از سوی این گروه، دشمنی‌ها و آزارهای فراوان تحمل کرد، اما از مجاهدت دست نشست و همچنان در مسیر روشنگری گام برداشت. حجت‌الاسلام محمد اشرفی اصفهانی فرزند شهید در این فقره خاطراتی شنیدنی دارد:

«مخالفان مرجعیت حضرت امام بارها و بارها شهید محراب را تهدید کردند که یا در امر مرجعیت با ما همراه شو و دست از خمینی بردار یا در غیر این صورت تو را با رسوایی از شهر بیرون می‌کنیم! حاج‌آقا جواب دادند من به هیچ وجه دست از حمایت از حضرت امام برنمی‌دارم، شما هم هر کاری از دستتان برمی‌آید انجام بدهید... واقعاً هم ایشان را از نظر روحی، خیلی اذیت کردند. انواع و اقسام اتهامات را در نامه‌های بدون امضا متوجه حاج‌آقا می‌کردند. ایشان هر وقت از مسجد می‌آمد، رنگش برافروخته بود، ولی فقط برای مادرمان قضایا را تعریف می‌کرد و همه نامه‌ها را در جلد قرآن می‌گذاشت. چون جوان و احساساتی بودیم، به ما چیزی نمی‌گفتند، اما ما متوجه می‌شدیم که کسی ایشان را ناراحت کرده است. بعد از شهادت ایشان دنبال وصیتنامه‌شان می‌گشتم و تمام کتاب‌های ایشان را زیر و رو کردم و پیدا نکردم! بعد به سراغ یک قرآن رفتم و دیدم بیش از دهها نامه توسط مخالفان آن هم پر از توهین و جسارت فرستاده‌اند که ما تو را با ذلت و خواری از این شهر بیرون خواهیم کرد! ایشان فقط یک جمله پایین نامه‌ها نوشته بود: یااحکم الحاکمین و احکم‌الحاکمین کار خودش را کرد و نهایتاً سردسته مخالفان به کرمانشاه ممنوع‌الورود شد و بعد هم با خفت و خواری مرد، ولی حاج‌آقا، شهید محراب شد و در تاریخ جاودانه ماند...».

■ عالم ۸۰ ساله، در زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری

چهارمین شهید محراب در حالی به دوران اوج‌گیری انقلاب اسلامی رسید که نزدیک به ۸۰ سال سن داشت. با این همه وی با انگیزه‌ای مضاعف و نشاطی وصف ناپذیر به مبارزات خود ادامه داد. آیت‌الله اشرفی اصفهانی در مهرماه ۱۳۵۷، دستگیر شد و به تهران و کمیته مشترک ضدخرابکاری انتقال یافت. سیدمرتضی حسینی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در شرح این واقعه می‌نویسد:

«پس از چاپ مقاله توهین‌آمیز دی ۱۳۵۶ نسبت به امام خمینی، طوفان انقلاب اوج گرفت. به دنبال قیام مردم قم، سایر شهرها نیز تظاهرات کردند. آیت‌الله اشرفی اصفهانی نیز در این حرکت نقش شایانی داشت. ایشان با همکاری سایر علما و مردم، مجالس متعددی به عنوان بزرگداشت شهدای واقعه و اعتراض به رژیم برپا کرد. پس از محاصره منزل امام خمینی در نجف توسط نیروهای بعثی، مردم استان کرمانشاه در مسجد آیت‌الله بروجردی تجمع کردند و به تظاهرات پرداختند. در پی این اقدام، ساواک در ۱ مهر ۱۳۵۷ و پس از تظاهرات و راهپیمایی مردم، آیت‌الله اشرفی را دستگیر کرد و به تهران فرستاد. پس از اعزام ایشان به تهران، در سازمان اطلاعات و امنیت کشور بازجویی به عمل آمد. آیت‌الله اشرفی اصفهانی، حدود هفت روز در زندان بود و سپس آزاد شد. ایشان پس از آزادی از زندان به کرمانشاه بازگشت و به رهبری حرکت‌های مردمی در آن منطقه ادامه داد. پس از راهپیمایی عظیم عید فطر در آذرماه ۱۳۵۷ و با فرا رسیدن بهمن‌ماه، جنبش‌ها منسجم‌تر گردید. در آستانه انقلاب و جهت استقبال از بازگشت امام خمینی به ایران، آیت‌الله اشرفی و جمعی از علمای استان عازم تهران شدند و در مسجد دانشگاه تهران تحصن نمودند. خبر تحصن روحانیان مبارز در مسجد دانشگاه، به عنوان اعتراض به بستن فرودگاه مهرآباد به روی امام، در سراسر ایران به عنوان حادثه‌ای تأثیرگذار و کاری به‌موقع انعکاس یافت...».

■ مانند یک جوان اسلحه به دوش می‌گرفت و به جبهه‌ها می‌رفت!

نماینده امام خمینی در استان کرمانشاه، از فردای پیروزی انقلاب اسلامی تا هنگام شهادت، پرانگیزه‌تر از روزهای مبارزه در صحنه دفاع از نظام اسلامی و بنیانگذار کبیر آن حضور داشت. اوج این حمایت همواره را می‌توان در بازدیدهای مداوم وی از جبهه‌های جنگ در آغازین سالیان دفاع مقدس به نظاره نشست، امری که مایه دلگرمی رزمندگان اسلام به شمار می‌رفت. آیت‌الله احمد جنتی دبیر شورای نگهبان، در ارزیابی این مجاهدت ماندگار آورده است:

«شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی در مقاطعی که لازم می‌شد، به سوی جبهه‌های جنگ حرکت می‌کرد و به دیدار رزمندگان می‌رفت. اساساً در هر صحنه‌ای که لازم بود، حضور می‌یافت و آن اخلاصش به مقام والای امام، یعنی به مقام نیابت امام زمان (ارواحنا فداه)، بسیار ستودنی بود. مردی که در آن سن بالا بود و از قدیم با آن آداب و عادات گذشته رشد یافته بود و تربیت‌های دوران خود را داشت، در عین حال مانند یک جوان انقلابی و پاسدار که در دوران انقلاب متولد شده و در جو انقلاب استنشاق کرده و با روحیه انقلابی رشد یافته است، با چنین حالتی به انقلاب اسلامی و به حضرت امام عشق می‌ورزید. شیفته انقلاب و امام بود. مردی نمونه بود. در این جنبه، با کمال تواضع و فروتنی زندگی می‌کرد. به هیچ وجه آثار خودنمایی و خودخواهی در وجود او دیده نمی‌شد. اینها روحیه‌های ملکوتی و آسمانی است. اینها روحیه‌هایی است که رشدیافتگان مکتب قرآن از آن برخوردارند. نه موقعیت علمی او را مغرور کرده بود، نه موقعیت اجتماعی. با همان حالتی که در دوران طلبگی به‌سر می‌برد، در این دوران هم با همان حالت و با همان روحیه زندگی می‌کرد. اینها مفاخر اسلام‌اند. اینها کسانی هستند که ما می‌توانیم به رخ دنیا بکشیم که یک عالم ما، آن کسی است که اینچنین زاهد، وارسته و بی‌پیرانه زندگی می‌کند و شما بیاورید اگر نمونه‌هایی اینچنین دارید. تربیت‌های اسلام، در وجود اینگونه شخصیت‌ها تجسم یافته است. خوب است که همه ببینند که این پیرمرد در آن سن، اگر می‌توانست در جبهه‌ها می‌ماند و آنجا اسلحه به‌دست می‌گرفت و مانند یک جوان، با دشمن می‌جنگید و تنها ضعف بدنی‌اش و سن بالایش و وظایف خاصش مانع این حرکت می‌شد. ایشان بر مردم غیور منطقه کرمانشاه، زیاد حق دارد. البته مردم این منطقه هم از او خوب قدردانی کردند و نمونه روشنش که برجسته و قابل مشاهده بود، تشییع جنازه‌ای است که گفتند نه قبل از انقلاب و نه بعد از انقلاب، چنین اجتماعی در این خطه به‌وجود نیامده بود!...».

■ در واپسین لحظات، ۳ بار «یاحسین» گفت

سرانجام آن عالم پارسا، همانگونه به لقای حق شتافت که دهه‌ها زیسته بود. در نمازجمعه‌ای و هنگام باز گفتن معارف دین و انقلاب اسلامی برای مردم با حمله جنایت پیشه‌ای از تبار منافقین، جهان را ترک گفت و روی به جاودانگی نهاد. علی‌اکبر رحمانیان، استاندار وقت کرمانشاه - که خود در این واقعه مصدوم شد- صحنه را اینگونه روایت کرده است:

«با اینکه مسئولان بلندپایه کشور، رفتن ایشان به نماز جمعه را منع کرده و گفته بودند ایشان در لیست ترور منافقین هستند و با اینکه اصرار کردیم که آن روز به نمازجمعه نروند، ایشان قبول نکردند! آن روز من سمت راست ایشان نشسته بودم. آقای رستگاری سخنران قبل از خطبه‌ها بودند و وقتی پایین آمدند، سمت چپ ایشان نشستند. من و حاج آقا محمد فرزند شهید به احترام آقای رستگاری از جا بلند شده بودیم که یک‌مرتبه دیدیم جوانی به سمت شهید آیت‌الله اشرفی آمد و ایشان را در آغوش گرفت! من بلند شدم و او را بغل و از آقای اشرفی جدا کردم! نارنجک در بغل من منفجر شد، اما رو به جلو عمل کرد و من و آن منافق به سویی پرت شدیم! آیت‌الله اشرفی هم به دیوار خوردند و به حالت سجده روی زمین افتادند! من احساس کردم که آن منافق، ممکن است نارنجک دیگری را هم به همراه داشته باشد و به جمعیت صدمه بزند، به همین دلیل او را به سمت محراب و شهید اشرافی را به سمت در خروجی کشیدیم! در آن لحظات و سه بار، ذکر یا حسین را از شهید شنیدم! پس از سپری شدن لحظاتی، همگی پیکر ایشان را به بیمارستان منتقل کردیم، ولی به نظر من، ایشان در همان دقایق اول به شهادت رسیدند! افراد زیادی از ایشان شنیده بودند دعا کنید من چهارمین شهید محراب باشم! همیشه در دعاهایشان از خداوند طلب شهادت می‌کردند. در هر صورت من در آن لحظات، احساس می‌کردم که اگر شهید شوم، راحت‌تر هستم! آن دقایق، بر من بسیار سخت گذشت! حداقل هفت سال بعد از آن حادثه، اثرات ناشی از موج آن انفجار، در بدنم بود و مداوا می‌کردم!...».

مصطفی سلطانیان از محافظان شهید آیت‌الله اشرفی اصفهانی نیز ظهرگاه خونین ۲۳ مهر ۱۳۶۱ کرمانشاه را به این ترتیب یادآوری کرده است:

«من و دیگر محافظان حاج آقا، همیشه نگران بودیم مبادا اتفاقی بیفتد و همیشه آرزو می‌کردیم اگر قرار است حادثه‌ای پیش بیاید، برای ما باشد، اما ایشان همیشه می‌فرمودند دعا کنید تا من، چهارمین شهید محراب باشم! هر بار که یکی از ائمه جمعه ترور می‌شد، ما سعی می‌کردیم مسائل امنیتی را بیشتر رعایت کنیم و حتی نسبت به افراد نزدیک به ایشان هم حساسیت به خرج می‌دادیم. البته در آن روزها برای ائمه جمعه حریم‌ها را مشخص نکرده بودند و مسائل امنیتی را مثل امروز رعایت نمی‌کردند. بله، ایشان خودشان پیش‌بینی می‌کردند که شهید خواهند شد و این نبود جز به خاطر پاکی و خلوص نیتی که داشتند. به‌هرحال آن همه نمازشب خواندن‌ها و دعا و قرآن خواندن‌های مستمر و خدمت خالصانه به خلق خدا، نمی‌توانست بی‌اجر و پاداش باشد. این اتفاق که پیش آمد، همه ما احساس شرمندگی داشتیم. اولین کاری که کردیم، همراه آقای شهبازی، پیکر حاج آقا را از محراب بیرون کشیدیم و آقای شهبازی به سمت آن منافق کوردل تیراندازی کرد! بعد از حادثه، من عبا، قبا و لباس‌های شهید را به یادگار نگه داشتم. پاره‌هایی از تن شهید، در این لباس‌ها باقی مانده بود که امام فرمودند در کرمانشاه دفن شود. در حال حاضر یک مزار در وسط گلزار شهدای باغ فردوس کرمانشاه است که قطعاتی از پیکر شهید در آن دفن شده‌اند، هر چند بخش اصلی پیکر شهید و به وصیت خودشان در قبرستان تخت فولاد اصفهان مدفون است...».